



فهرست مطالب

۲	مقدمه
۲	بررسی آیات مشتمل بر لفظ «قول»
۲	نکته اول: تأکید آیات این باب بر قول سلیم
۳	نکته دوم: تأکید اصلی آیات بر روی قید است نه بر روی اصل قول
۴	جمع‌بندی آیات بررسی شده در این باب
۵	بررسی ادله روایی قاعده ارشاد
۵	فرع اول: تفاوت خطابات عام و خاص آیات و نتیجه آن
۷	فرع دوم: خطابات، تکلیف کفایی‌اند



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

در مباحث پیشین گفته شد که، علاوه بر قاعده ارشاد که در فقه ما رایج و متداول بوده است، قاعده‌ای هم به عنوان هدایت و تربیت داریم. که شامل رفتارها و اعمال تربیتی فرا آموزشی می‌شود. برای این قاعده به آیاتی تمسک کردیم و پانزده گروه از آیات مشتمل بر هدایت بررسی گردید، که مشتمل بر ابلاغ و تبلیغ و بر تذکیر و تذکار و توأسی بود. و امثال این‌ها بیش از ده گروه و طایفه از آیات می‌شد. اما یک عنوان دیگر و گروه دیگر هم باقی مانده که به آن اشاره می‌کنیم و آن گروهی است که در آن‌ها واژه قول آمده است.

بررسی آیات مشتمل بر لفظ «قول»

گروه دیگری از آیات که می‌توانند شاهد بر قاعده هدایت باشند، آیاتی هستند که در آن‌ها واژه قول بکار رفته است، مانند: «قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا» (احزاب/۷۰) یا «تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا» (بقره/۲۳۵) و «قُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ» (نساء/۶۳)، آیاتی که در آن‌ها قول آمده است. ممکن است کسی به این آیات تمسک بکند، منتها در مورد این آیات باید به بررسی چند نکته بپردازیم.

نکته اول: تأکید آیات این باب بر قول سلیم

این است که غالب این آیات به اینکه سخن، سخن درستی باشد توجه دارد. می‌گوید سخن شما باید سخن درستی باشد و قول زور نباشد، قول باطل نباشد، قول صحیح و سالم و سلیم و سدید باشد. بخش زیادی از این آیات ناظر به این است که سخن باید از امور باطل و آسیب‌ها مبرا باشد. البته در این حد از دلالت، آیه ربطی به بحث مزبور ندارد. اما ممکن است در این آیات گروهی باشد یا بعضی از آنها باشد که ناظر به سخن تبلیغی و سخن هدایتگر باشد. مانند آیاتی که می‌گویند: بگویند «قَوْلًا بَلِيغًا»، ظاهر آیه ناظر به این است که سخن مؤثر در دیگری باشد، نافذ در دیگری باشد. حال آیات مذکور اگر از آیاتی باشد که جزء قسم دوم باشد، یعنی قرائنی داشته باشد که سخن در آن ناظر به دیگران است، یعنی سخنی می‌خواهد که نافذ و مؤثر باشد و ایجاد تغییر در دیگران بکند، در



این صورت این آیات با بحث ما ارتباط پیدا خواهد کرد. به عبارت دیگر ممکن است آیاتی که در آن امر به گفتار و سخن گفتن شده است را بتوان به دو گروه تقسیم کرد. بحث مزبور ذاتاً بحث تفسیری مهمی است، که نیاز به دقت و کار زیادی دارد. با این حال بخشی از آیات است که ناظر به قول در مقام هدایت و تبلیغ و تأثیر در دیگران نیست، بلکه ناظر به این است که سخن گفتن که یک رفتار بسیار مهم بشر است باید روی موازین و معیارهای خاصی باشد. و قول زور و باطل و مانند آن نباشد، بلکه قول سدید و استوار و صادق باشد. گروه دوم آیاتی هستند که به واسطه قرائنی معلوم است که فرمان به گفتن و سخن گفتن ناظر به سخنی است که در مقام تبلیغ و هدایت و راهنمایی می‌باشد. مانند: «قُولُوا قَوْلًا بَلِيغًا» یا «قَوْلًا لِينًا». این دو گروه در این آیات وجود دارد. با توجه به نکته‌ای که بیان شد، گروه اول چندان ربطی با بحث مزبور ندارد. اما گروه دوم ممکن است به عنوان یکی از مستمسک‌های بحث قاعده ارشاد یا قاعده هدایت و تبلیغ قرار بگیرد. و لذا آنجا که خطاب به حضرت موسی فرمان می‌دهد برو به سمت فرعون و با قولاً لینا حرفت را بیان نما، در حقیقت ناظر به این است که بروید او را ارشاد و تبلیغ بکنید. این آیات ممکن مورد استشهاد قرار بگیرد.

نکته دوم: تاکید اصلی آیات بر روی قید است نه بر روی اصل قول

مطلب بعد این است که اگر بپذیریم گروه دوم ناظر به اقوال در ارتباط با تبلیغ و هدایت و تأثیر در دیگران است، در این صورت گفته می‌شود این آیات تأکیدش روی آن قید است، نه رو اصل قول و لذا به گروه دوم نیز نمی‌توان استشهاد نمود و آن‌چنان روی آن بحث کرد. برای اینکه در آیه می‌گوید: «قَوْلًا لِينًا» یعنی فرض بر این است که در این نوع آیات دو احتمال وجود دارد. یک احتمال این است که بگوییم خدا حضرت موسی را دارد تکلیف می‌کند به اصل تبلیغ و قید آن. و می‌گوید بروید این کار را انجام بدهید و به این نحو انجام بدهید. و لذا در اینجا تأکید روی آن قید است، یعنی روی اصل گفتن یا تبلیغ کردن تأکیدی ندارد. پس در اینجا اصل را ایجاب می‌کند، آن قید را هم الزام می‌کند. اما احتمال دوم این است که تأکید بر ترکیب است و ترکیب هم مجموعی می‌باشد و نمی‌شود جدای از اصل قول و تبلیغ باشد، که از این وجوب استفاده می‌شود. این دو احتمال در تمام موارد داده می‌شود، یعنی همه جاهایی که امر بر روی مرکبی می‌آید. به طور خلاصه یک احتمال این است که بگوییم اصل قول را ایجاب می‌کند و قیدش را یعنی حالت انحلالی هر دو تایش را ایجاب می‌کند. اما احتمال دوم اظهر از احتمال اول است، مگر اینکه



قرینه‌ای خلافت باشد. بنا بر احتمال دوم تأکید بیشتر روی کل است، که عملاً تأکید روی آن قید می‌رود. اما اینکه اصل این کار هم واجب است یا نه، جای تردید است. نتیجه این دو احتمال بیان گردید. باید توجه شود که قیود مزبور فرق می‌کند، شبهه ما همین است که تأکید آیه روی لینا است ولی معلوم نیست تأکید رو اصلش هم باشد. این دو بحثی است که در این آیات قول قابل طرح است که در حد احتمال و طرح بحث بیان گردید.

جمع‌بندی آیات بررسی شده در این باب

با توجه به بحث مفصل تفسیری که در آیات انجام شد، وارد بخش دوم که بخش روایی باشد نمی‌شویم و آن را ارجاع می‌دهیم. جمع‌بندی که از بررسی آیات بدست می‌آید این است که:

۱. تعداد زیادی از آیات دال بر ارشاد است و بخشی از آن‌ها دال بر هدایت و تربیت و بعضی هم مشترک می‌باشد. این یک بنابراین در آیات ما داریم ادله محکم و خوبی که وظیفه برای تربیت و هدایت فراتر از فعالیت‌های آموزشی بر دوش مکلفین می‌گذارد.

۲. نتیجه دومی که از بررسی آیات اخذ گردید، این بود که بعضی از آیات دال بر وجوب بوده، که این آیات ناظر به تکالیف الزامی است. و بعضی هم عام بوده، که نسبت به مستحبات و ترک مکروهات هم شمول دارد. این دو نتیجه از آیات است و علی‌رغم اینکه فقها در قاعده دوم ورود نکرده‌اند و این بحث در جایی طرح نشده است به نظر می‌رسد، به همان شکلی که در قاعده ارشاد مستندات محکم و متقنی داشتیم، که هم ارشاد واجب نسبت به واجبات و محرمات و هم ارشاد راجح نسبت به مستحبات و مکروهات بود. همین‌طور در هدایت و تربیت، یعنی در ترغیبات و تشویقات و راهنمایی‌ها که فراتر از آموزش است، در این باب هم دو قاعده وجوب هدایت و تربیت در واجبات و محرمات، و استحباب هدایت و تربیت در مستحبات و مکروهات به خوبی از آیات قابل‌استفاده می‌باشد. این دو قاعده‌ای است که از این آیات استفاده شده می‌شود.

۳. هر یک از این دو قاعده یک سطح الزامی دارد که ناظر به واجبات و محرمات و یک سطح استحبابی دارد که ناظر به مستحبات و ترک مکروهات می‌باشد. این دو قاعده از قواعد محکم فقهی و از محکم‌ترین قواعد فقه‌الترتیب است.



بررسی ادله روایی قاعده ارشاد

در باب روایات برای اثبات قاعده ارشاد آنچنان که گذشت از اصول کافی و منابع مختلف، روایت یا گروهی از روایات بیان گردید. در بین روایات به مانند آیات شواهدی وجود دارد که وارد بحث مفصل آن نمی‌شویم. به طور خلاصه اینکه بخش‌های زیادی از آن روایات مفاهیم عام‌تری از تعلیم را در بر داشت. که تنها اختصاص به ارشاد پیدا می‌کند. و بخش‌های زیادی از آن‌ها اختصاص به تعلیم نداشت، تا اختصاص به قاعده قبلی پیدا کند. بلکه در آن‌ها مفاهیمی است مانند هدایت، صیانت از دین مردم و اینکه علما مرابطین هستند. که این نوع مفاهیمی اختصاصاً مفاهیم علمی نمی‌باشد. بخشی از روایات هم اختصاص به غیر علم و دانش دارد. بخشی هم عام است که شامل فعالیت‌های تشویق و ترغیب و وعظ و موعظه و نصیحت و امثال این‌ها می‌شود. تکالیفی که برای علما ذکر شده بود، همه‌اش علم‌آموزی نبود، بلکه بسیاری مرابطه مرزهای اعتقادی مردم بود. صیانت از اعتقادات و افکار مردم بود.

فرع اول: تفاوت خطابات عام و خاص آیات و نتیجه آن

ذیل قاعده دوم چند مطلب را بیان می‌کنیم، عین اینکه در قاعده اول حدود بیست مطلب را بیان کردیم. در اینجا به بیان چند فرق می‌پردازیم، منتها فروع ذیل این بحث اشتراکات زیادی با فروع ذیل بحث قبلی خواهد داشت. بعد از فارغ شدن از این بحث، با ارجاعی که در روایات در بحث قبلی دادیم و دیگر تفصیل ندادیم، بعد از فراغت از بحث و استحصال نتیجه به بعضی فروع در ذیل این بحث می‌پردازیم.

یک فرع این است که این تکلیف‌هایی که در این آیات و روایات بیان گشت، بعضی از آن‌ها مخاطبش عموم مکلفین هستند، و بعضی از آن‌ها مخاطبش علما هستند. چه در آیات و چه در روایات فراوانی که بررسی گردید. حال سؤال این است که این دو قسم با هم چه فرقی دارند؟ آیا از نظر فقهی این دو قسم تفاوت دارند؟ یا خیر؟ ولی فی‌الجمله می‌توان گفت تفاوت دارند، آنی که خطابش به عالم است، کسی عالم است را مفروض گرفته، که خطاب می‌کند شمای عالم برو و این کارها را انجام بده، آگاهی بده یا ارشاد کن و امثال این‌ها. و دیگر تحصیل علم، این ادله الزام نمی‌کنند بلکه علم اینجا شرط وجوب است، نه شرط واجب. اما در آن ادله‌ای که خطابش به عموم مردم است، همه را مکلف کرده به اینکه تعلیم بدهید، یا اینکه هدایت بکنید. علم در آنجا شرط وجوب نیست، شرط واجب است. یعنی می‌گوید همه تکلیف دارید بروید مردم را مسلمان بکنید، هدایت بکنید. منتها علم دارید یا ندارید



بروید علم پیدا کنید. پس کل ادله روایی ما و قرآنی ما در هر دو قاعده با همه دامنهای که دارد به دو گروه تقسیم می‌شود. یک گروه که مخاطب در تکلیف و ادله عموم جامعه و مردم و مکلفین هستند و گروه دوم که ناظر به علما است. فرق این دو تا این است که علم در آن گروه اول شرط واجب است و لذا علمش را باید تحصیل کند، ولی در گروه دوم شرط وجوب است. و در فرضی که علم داشته باشد باید این کار را انجام دهد. منتها ملاک و نتیجه تابع همان اولی است. با توجه به خطاب عام داریم که همه را مکلف کرده است که بروید مردم را هدایت و مسلمان کنید، و مردم را معتقد کرده و به دین هدایت کنید، بنابراین اگر کسی می‌تواند باید این کار را امتثال نماید زیرا این یک خطاب عام کفایی است. و اگر کسی علم ندارد، باید برود به عنوان مقدمه واجب علم به دست بیاورد. بنابراین وجوب ارشاد یا وجوب هدایت و تربیت یک تکلیف عام برای همه مکلفین است. از آن تکلیف‌های کفایی توسلی‌ای که متوجه همه مکلفین است. همه مکلفین همین‌که مسلمان بوده و خطاب دین را فهمیدند، باید فکر دیگران هم باشند. این برخلاف امر به معروف و نهی از منکر است. در امر به معروف و نهی از منکر علم شرط وجوب است. اگر عالم بود باید امر و نهی کند، ولی در اینجا اگر این دو دلیل را تام بدانیم، دلیل اول شمول دارد و دلیل دوم هم مقید نیست. بنابراین یک گروه مطلق است و همه مخاطبین را در بر می‌گیرد و یک گروه تنها علما را در بر می‌گیرد. ولی چون این‌ها مثبتین هستند، گروه دوم اولی را قید نمی‌زند و اولی به اطلاق خودش باقی می‌ماند. اگر اولی به اطلاق خودش باقی بماند، معنایش این است که این تکلیف مشروط به علم نیست. اگر علم دارد باید انجام دهد و اگر علم ندارد باید علمش را پیدا کند و انجام بدهد. مگر اینکه علم به اینکه خدا در اینجا تکلیفی دارد، نداشته باشد. ولی اگر می‌داند خدا تکلیفی دارد ولی او نمی‌داند، باید برود علمش را پیدا کند، تا به ارشاد و هدایت بپردازد. اما در امر به معروف و نهی از منکر اینچنین نیست، زیرا آنجا دلیل خاص داریم که تکلیف در آنجا مشروط به علم است و اگر علم نباشد تکلیفی نیست. ظاهر قواعد فقهی را اگر بخواهیم اعمال کنیم نتیجه مزبور بدست می‌آید. اما ممکن است کسی بگوید: علی‌رغم اینکه ظهور اولی این اقتضا را دارد، این تکلیف اختصاص به عالم دارد. یعنی آن فردی که می‌داند، فقط باید برود و هدایت کند. و لذا به دو دلیل آن فردی که نمی‌داند لازم نیست کسب علم نماید.

۱. اگر قائل به اولویت نشویم، از ادله امر به معروف و نهی از منکر تنقیح مناط می‌کنیم و به حکم مزبور تسری می‌دهیم. اگر امر به معروف و نهی از منکر مقید به علم شد، ارشاد به طریق اولی یا به تنقیح مناط مقید به علم خواهد شد. برای اینکه امر به معروف و نهی از منکر در جایی است که طرف قصد دارد خطا



بکند و به انجام آن عزم کرده است. در اینجا تکلیف مشروط به این است که فرد علم داشته باشد. پس به طریق اولی یا با همان مناط در آنجایی که فرد می‌خواهد پیشگیری کند و دیگری را هدایت نیز باید این قید وجود داشته باشد.

۲. ارتکازات ما با قطع نظر از این اولویت اقتضا می‌کند، این تکلیف از اول مقید باشد. دلیل دوم کمی استحسانی است. ولی وجه اول تا حدی قابل قبول است. و لذاست که ما در بند اول از فرع اول در اینجا می‌گوییم علی رغم اینکه ابتدائاً پنداشته می‌شود، علم شرط این تکالیف نیست و تکلیف مطلق بوده نه مشروط به علم، ولی بعید نیست با ملاحظه ادله امر به معروف و نهی از منکر امر مذکور نیز مشروط به علم باشد.

فرع دوم: خطابات، تکلیف کفایی اند

بحث دوم هم این است که این تکلیفی که در اینجا آمده است تکلیف کفایی است. بعضی از خطابات قرآن یا روایات عام بوده یا با تنقیح مناط و وجوهی تعمیم پیدا می‌کند. ولی در تمام موارد قرینه عامه‌ای وجود دارد که این‌ها همه تکلیف کفایی است، زیرا این امر تکرر ناپذیر است و مورد به مورد نمی‌شود دو فرد به دیگری علم بدهند یا او را هدایت کنند، چون تکرر ناپذیر است.